

دیوید هیوم و نقد الهیات عقلی

خوانشی دیگر از کتاب گفتگوهای درباره دین طبیعی

دکتر رسول رسولی پور^۱

چکیده:

دیوید هیوم از تأثیرگذارترین منتقدان الهیات عقلی در دوران جدید به شمار می‌رود و کتاب گفتگوهای درباره دین طبیعی^۲ مهم‌ترین اثر او در این زمینه تلقی می‌شود. با این حال، درباره موضع نهایی هیوم در قبال دین، خدا و الهیات طبیعی اتفاق نظر وجود ندارد. بسیاری از مفسران، نقدهای مطرح‌شده در این اثر را دلیلی بر الحاد یا لادری‌گری هیوم دانسته‌اند، در حالی که برخی دیگر بر وجود عناصر خداپاورانه و ایمان‌گرایانه در اندیشه او تأکید کرده‌اند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر بررسی ساختار گفت‌وگویی اثر و تحلیل نقش شخصیت‌های فیلو، کلئانتس و دمئا، در پی بازخوانی موضع هیوم در قبال الهیات عقلی است. پرسش اصلی مقاله آن است که آیا نقدهای هیوم متوجه اصل خداپاوری است یا متوجه تلاش متکلمان برای عقلانی‌سازی آموزه‌های دینی؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هیوم بیش از آنکه درصدد نفی وجود خدا باشد، مبانی معرفت‌شناختی و استدلالی الهیات عقلی را مورد نقد قرار می‌دهد و توانایی عقل را در دستیابی به شناختی یقینی از ذات و صفات الهی محدود می‌داند. همچنین تحلیل متن گفتگوها نشان می‌دهد که هیوم میان دین راستین و اشکال تاریخی و نهادینه دین تمایز قائل است و مخالفت اصلی او متوجه جزم‌اندیشی الهیاتی

^۱ عضو هیئت علمی گروه آموزشی فلسفه دانشگاه خوارزمی، rasouli@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۱

^۲ Hume, David (۲۰۰۷), Dialogues Concerning Natural Religion, Coleman, Dorothy (ed.), Cambridge Text in the History of Philosophy.

این کتاب را با مشخصات زیر با همکاری یکی از دانشجویانم ترجمه کرده‌ام:

هیوم، دیوید (۱۳۹۶)، گفتگوهای درباره دین طبیعی (خوانشی دیگر)، ترجمه و تحقیق: رسول رسولی پور و سوده مهتاب پور، انتشارات حکمت، تهران

و نظام‌های کلامی رایج در مسیحیت عصر خویش است. بر این اساس، مقاله حاضر از خوانشی دفاع می‌کند که هیوم را نه ملحدی تمام‌عیار، بلکه متفکری شکاک می‌داند که نقد الهیات عقلی را در جهت پالایش فهم دینی و محدود ساختن دعاوی عقل نظری درباره امور الهی به کار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: شکاکیت، دین طبیعی، الهیات عقلی، دین انحرافی، دین حقیقی، ایمان‌گرایی

David Hume and the Critique of Rational Theology: A New Reading of Dialogues Concerning Natural Religion

Dr. Rasoul Rasoulipour¹

Abstract

David Hume is considered one of the most influential critics of rational theology in the modern era, and Dialogues Concerning Natural Religion is considered his most important work in this field. However, there is no consensus on Hume's final position on religion, God, and natural theology. Many commentators have considered the criticisms raised in this work as evidence of Hume's atheism or agnosticism, while others have emphasized the existence of theistic and faith-based elements in his thought. The present study, using a descriptive-analytical method and focusing on examining the structure of the work's dialogue and analyzing the roles of the characters Philo, Cleanthes, and Demea, seeks to reinterpret Hume's position on rational theology. The main question of the article is whether Hume's criticisms are directed at the principle of theism or at the efforts of theologians to rationalize religious doctrines? The findings of the research show that Hume, rather than seeking to deny the existence of God, criticizes the epistemological and argumentative foundations of rational theology and considers the ability of reason to achieve certain knowledge of the divine essence and attributes to be limited. Also, the analysis of the text of the dialogues shows that Hume distinguishes between true religion and historical and institutional forms of religion, and his main opposition is directed at theological

¹ Assistant Professor, Department of Philosophy, Kharazmi University rasouli@khu.ac.ir

Received Date: 25/01/2026

Accepted Date: 21/04/2026

dogma and theological systems prevalent in Christianity of his time. Accordingly, the present article defends a reading that considers Hume not as a full-fledged atheist, but as a skeptical thinker who uses the critique of rational theology to refine religious understanding and limit the claims of theoretical reason about divine matters.

keywords: skepticism, natural religion, rational theology, true religion, false religion, fideism

بیان مسئله

اغلب مفسران فلسفه دین، دیوید هیوم را منتقد بنیادین دین و حتی ملحد دانسته‌اند. کتاب گفتگوهای درباره دین طبیعی نیز معمولاً به منزله بیانیه نهایی هیوم علیه خداباوری تفسیر شده است. با این حال، ابهام موجود در نسبت میان شخصیت‌های کتاب و دیدگاه شخصی هیوم موجب شده است که تفسیرهای متفاوتی از موضع واقعی او در باب دین شکل گیرد. مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که آیا هیوم در این اثر درصدد نفی اصل خداباوری است یا نقد الهیات طبیعی و عقل‌گرایی دینی عصر خویش را دنبال می‌کند؟ همچنین باید روشن شود که نسبت شخصیت‌های فیلو، کلئانتس و دمئا با موضع نهایی هیوم چیست و آیا می‌توان گونه‌ای ایمان‌گرایی یا دئیسم را به او نسبت داد یا خیر.

پرسش‌های پژوهش

پرسش اصلی: آیا کتاب گفتگوهای درباره دین طبیعی را باید اثری در نقد اصل خداباوری دانست یا اثری در نقد الهیات طبیعی و عقلانی‌سازی دین؟

پرسش‌های فرعی: موضع مفسران معاصر درباره ایمان‌گرایی یا ایمان‌گریزی هیوم چیست؟ نسبت شخصیت‌های فیلو، کلئانتس و دمئا با دیدگاه شخصی هیوم چگونه قابل تبیین است؟ هیوم چه نقدهایی بر الهیات طبیعی وارد می‌کند؟ آیا می‌توان از دل «گفتگوها» نوعی دئیسم یا ایمان‌گرایی استخراج کرد؟ نسبت میان شکاکیت هیوم و دین راستین در آثار او چیست؟

پیشینه پژوهش و نوآوری این مقاله

در ایران پژوهش‌های خوبی در مورد شکاکیت دینی، ایمان‌گرایی، دادارباوری، و ابهام و غیرقطعی بودن موضع هیوم در قبال خدا به انجام رسیده است که در زیر به برخی از آنها اشاره می‌رود:

الف) مقاله ها: «آیا دیوید هیوم برای پذیرش وجود خدا جایی باقی می گذارد» (همتی و لازمی ۱۴۰۳)، «آیا خدایی هست؟ نقد پیشینی بر نقدهای پسینی هیوم» (پورحسن، صافحیان، و همتی ۱۴۰۱)، تحلیل انتقادی دیدگاه هیوم در باب شکاکیت» (شادپور و موسوی ۱۴۰۰)، ایمان گرایی رازوار هیوم؛ با ابتنا به تفسیری متفاوت از دیدگاه او در باب مساله شر» (عبداللهی ۱۳۹۶)، «تحلیل انگیزه شناختی از شکاکیت هیوم و تاثیر آن بر شهرت هیوم به الحاد: کوششی برای رفع اتهام شکاکیت از هیوم» (پیکانی و لازمی ۱۳۹۷)، و «از الحاد و لادریگری تا بی موضعی نسبت به خدا: بازخوانی موضع دینی دیوید هیوم» (لازمی و اصغری ۱۴۰۴)

ب) کتابها: آشنایی با هیوم (علیا ۱۳۸۰)، اعتقاداتشناسی هیوم (سلیمانی ۱۴۰۱)، و فلسفه دین هیوم (فتحعلیخانی ۱۳۹۰)

نوآوری مقاله حاضر در این است که برخلاف اکثر پژوهش‌های صورت گرفته بر دیدگاه هیوم درباره خداباوری بر اساس کتاب گفتگوهای درباره دین طبیعی، که در تمامی آنها، فیلولی شکاک نماینده مستقیم آرای هیوم تلقی می‌شود، نویسنده می‌کوشد کل ساختار گفتگویی اثر را بازتاب کشمکش درونی هیوم بداند. بر این اساس، مقاله حاضر نه تنها قرائت الحادی از هیوم را ناکافی می‌داند، بلکه نشان می‌دهد که نقد هیوم بیش از آنکه متوجه اصل خداباوری باشد، متوجه الهیات طبیعی و عقلانی‌سازی آموزه‌های مسیحی است.

۱- الهیات طبیعی و زمینه تاریخی مناقشه

شاید اولین کسی که از «الهیات طبیعی»^۱ (عقلی) نام برده است، آگوستین باشد. (کنی، ۱۴۰۱، ۲۷) او مثل کاری که ارسطو در مابعدالطبیعه کرد، تاریخ فلسفه را از زمانهای دور از

¹ Natural Theology

تالس بررسی می کند و نشان می دهد که فلاسفه ی پیش از او چگونه به حقیقتی که وی ارائه می کند نزدیک شدند اما به آن نرسیدند. اما در حالی که ارسطو عمدتاً متوجه نظریه های فیزیکی پیشینیان خود بود، آگوستین بیش از هر چیز به الهیات فلسفی آنان می پردازد؛ به «الهیات طبیعی» آنان، و این نامی است که خود بر نظریه های آنها در برابر «الهیات مسیحی» نهاد و عبارتی را رواج داد که تاریخ بلندی پیش روی خود داشت.

آگوستین در پنج بخش اول کتاب شهر خدا علیه کسانی استدلال می کند که خدا را برای تامین امتیازات زودگذر دنیوی پرستش می کنند. وی سپس از بخش ششم تا دهم کتاب، کسانی را نیز که خدا را برای تامین حیات جاودان می پرستند، تخطئه می کند. Augustine, ۱۸۷۱, ۲۲۸) (او بت پرستی (ادیان غیرابراهیمی)^۱ زمانه ی خویش را به سه گروه تقسیم می کند: اسطوره ای^۲ (افسانه ای)، طبیعی^۳ (فلسفی)، و شهری^۴ (نمایشی). (Ibid, ۲۳۸) و بر این باور است که هیچیک از این سه، سعادت انسان در زندگی واپسین تامین نمی کند.^۵

¹ Heathen Theology

² Mythical

³ Natural

⁴ Civil

^۵ آگوستین این تقسیم سه گانه از ادیان غیرابراهیمی را به بت پرست هم عصر خویش، مارکوس وارو (Marcus Varro) نسبت می دهد. او در توضیح الهیات طبیعی می گوید: «فیلسوفان کتاب های زیادی در مورد آن نوشته اند و در آنها به پرسش هایی از این قبیل پرداخته اند: چه خدایانی وجود دارند، کجا هستند، از چه نوع و شخصیتی هستند، از چه زمانی وجود داشته اند، یا آیا از ازل وجود داشته اند؛ آیا از آتش هستند، چنانکه هراکلیتوس معتقد است؛ یا از عدد هستند، چنانکه فیثاغورث؛ یا از اتم ها هستند، چنانکه اپیکور می گوید.

طبق روایت پذیرفته شده، «الهیات طبیعی»، که در درجه اول و قطعاً در مقابل «الهیات وحیانی»^۱ قرار می گیرد، در «برهان هستی شناختی» آنسلم^۲، «پنج راه» آکویناس^۳، و سرانجام کتاب الهیات طبیعی ویلیام پیلی^۴، به اوج خود رسید،^۵ پیش از آنکه به طور مهلکی توسط اثرات ترکیبی یک نقد سه جانبه فلسفی (توسط دیوید هیوم)، علمی (توسط چارلز داروین) و الهیاتی (توسط کارل بارت) در قرن نوزدهم و بیستم تضعیف شود.^۶

پیلی با غفلتی قابل سرزنش از نقدهای دیوید هیوم بر الهیات طبیعی (عقلی)، کتابش را نوشته است؛ و با تبدیل الهیات طبیعی خود به یک کتاب مستقل، در چارچوب دفاعی اش، از وحی غافل بوده است؛ و با مشغول بودن به جزئیات آناتومیکی، نسبت به قوانینی که پدیده های طبیعی را به هم مرتبط می کنند، کور بوده است.^۷

۲- هیوم، ملحد، شاک و یا مومن؟

انتقادات فلسفی هیوم از استدلال های الهیات طبیعی به حق تأثیرگذار بوده اند و همچنان سنگ بنای بسیاری از فلسفه های دین اخیر باقی مانده اند. اما آنچه در این مقاله مورد توجه است، این است که علیرغم نقدهای مهلک هیوم بر الهیات طبیعی، «آیا باید هیوم را یک ملحد دانست؟» این پرسشی است که شاید خواننده در انتظار پاسخی روشن در مورد آن است. اما ارائه ی چنین پاسخی به این پرسش چندان آسان نیست». (Copleston, ۱۹۹۴, ۳۱۰) (اغلب

¹ Revealed Theology

² Anselm's Ontological Argument

³ Aquinas' Five Ways

⁴ Paley, William. [۱۸۰۲] ۲۰۰۶. *Natural Theology* edited with an Introduction and Notes by Matthew Eddy and David Knight. Oxford: Oxford University Press.

^۵ ویلیام پیلی (۱۷۴۳-۱۸۰۵) در کتاب *الهیات طبیعی* یک روایت کلاسیک از برهان غایت شناختی ارائه می دهد که در آن مدعی است همانطور که یک ساعت برای هدفی نظم یافته است و ما به درستی نتیجه می گیریم که خالق داشته که آن را نظم داده است، جهان نیز از بسیاری جهات و برای اهداف متنوعی نظم یافته است، بنابراین باید به طور مشابه نتیجه بگیریم که جهان نیز خالق، یعنی خدا، داشته است.

^۶ البته با این روایت، و ادعای افول الهیات طبیعی در قرن بیستم؛ ویراستاران کتاب زیر مخالفند:

The Oxford Handbook of Natural Theology, John Hedley Brooke (ed.), Russell Re Manning (ed.), Fraser Watts (ed.), ۲۰۱۳

^۷ برای آشنایی بیشتر با کاستی های الهیات طبیعی ویلیام پیلی نگاه کنید به:

Brooke, John Hedley, "Revisiting William Paley" in *Journal of Religion and Science*, Vol. ۵۷, No. ۱, March ۲۰۲۲, Pp. ۱۴۱-۱۶۰.

تاریخ‌نویسان و کسانی که به آثار هیوم مقدمه زده و یا آن‌ها را شرح داده‌اند و حتی هم‌عصران خود هیوم به‌نوعی به این مطلب اذعان دارند. باور و یا عدم باور او به خدا همواره مورد سؤال و تردید بوده و هیچ‌کس نمی‌تواند باتوجه به آثارش، هیوم را به صراحت ملحد به‌معنای واقعی کلمه بنامد.^۱

می‌دانیم که کتاب گفتگوهایی درباره‌ی دین طبیعی واپسین اثر هیوم است که به گفته‌ی برخی، آن را در دوران حیات خویش چاپ نکرد، چون عقاید خاص او درباره‌ی دین که در این

^۱ اینجانب برای اطمینان از دریافت خود از شخصیت‌های کتاب گفتگوهایی درباره‌ی دین طبیعی هیوم، به آلون پلنتینگا (دانشگاه نوتردام)، ریچارد سویین برن (دانشگاه آکسفورد)، و ساموئل نیولندز (دانشگاه نوتردام) ایمیل زدم و از ایشان پرسیدم که آیا آنها هیوم را ملحد می‌دانند؟ پاسخ ایشان را در زیر ملاحظه می‌فرمایید (پلنتینگا او را متعهد به نوعی لادریگری می‌داند، سویین برن او را یک دئیست و حتی شاید یک فیدئیست می‌داند، و نیولندز او را حداکثر یک فیدئیست به حساب می‌آورد):

Alvin Plantinga: (Alvin.Plantinga.1@nd.edu)

"Hume is a very hard fellow to figure out: in the Dialogues it's hard to know when he is speaking in propria persona and when he isn't. His work is actually pretty full of inconsistencies or tensions. So, I don't really know what his own views on God are, but my guess is that he was an agnostic. He may have sometimes felt the tug of an inclination to believe in God, but I'd be inclined to think he was committed to *some kind of agnosticism*."

Richard Swinburne: (richard.swinburne@oriel.ox.ac.uk)

"My own (amateur) view is that Hume allowed that there might be some kind of intelligent principle behind the universe, but he didn't think this very likely; he was opposed to all organised religion, and had no other belief normally held by organized religions, such as that there is life after death. This is the conclusion of, for example, John Gaskin's book HUME'S PHILOSOPHY OF RELIGION, in which he writes (p. ۱۷۳) that Hume's beliefs 'are better described as highly attenuated *deism* which is not positively advocated'. (I think that some of his remarks suggesting '*fideism*' are meant sarcastically.)"

Samuel Newlands: (snewlands@nd.edu)

"I agree with Al that we should be pretty careful about inferring Hume's own beliefs from the Dialogues, especially Philo's about-face at the end of Book ۱۲. I think the case is pretty strong, based on personal correspondence and biographical information, that Hume himself was what we would now consider an atheist. *At best, he is a very non-theistic deist* - the "original cause" has no personal attributes. But it's a different question altogether whether *Humeans* must or should be atheists, agnostics, theists, and the like. And that's a far more interesting question, and it sounds like the one you're after: given, say, the Humean principles advanced by Philo in the early parts of the dialogue, could one consistently maintain a more theist-friendly skepticism/agnosticism/even belief? Well, Philo himself suggests a way of doing this at the end of Book ۱۲, so if that turns out to be consistent with Humean principles, then perhaps Hume shows us a way to do so, even if it turns out (less interestingly) that Hume himself didn't embrace it."

اثر گردآمده در آن دوران مرسوم نبود. از سوی دیگر، می توان این اثر را هم برحسب مفهوم و هم برحسب سبک نگارش به مثابه‌ی مهم‌ترین اثر وی قلمداد نمود و همین امر؛ یعنی آخرین و مهم‌ترین بودن سبب شد تا بکوشیم از لابه‌لای این اثر به شخصیت حقیقی هیوم نزدیک شویم. گرچه نمی‌توان آثار دیگر او را به کلی نادیده‌گرفت اما مبنای کار همین اثر است. البته شایان ذکر است که به نظر می‌رسد آثار هیوم در بیان اصول اعتقاداتش تفاوت چندانی با هم ندارند. چنان‌که پس از آن‌که اولین اثر او؛ یعنی رساله‌ای درباره‌ی فهم بشری^۱ مورد توجه واقع نشد، در سال‌های بعد آن را به بیانی دیگر در دو اثر کوتاه خلاصه و منتشر نمود و باز همان آراء را در سراسر عمرش در مورد علیت، خدا، دین، شکاکیت و... حتی آن هنگام که به نگارش متون ادبی، تاریخی، اقتصادی و سیاسی مشغول شد باز هم از همین اصول سود می‌جست. در هر حال او پیوسته بر عقیده و رأی خویش استوار بود.

برخی با خوش‌بینی تمام برآنند که کلان‌تس است که درواقع نقش خود هیوم در «گفتگوها» را بازی می‌کند (Copleston, ۱۹۹۴, ۳۰۸) و با فیلو و دمئا، یک شکاک و یک جزم‌گرا به بحث می‌نشینند. ایشان دو گواه بر مدعای خویش دارند، نخست آن‌که خود هیوم از زبان پامفیلیوس در انتهای «گفتگوها» می‌گوید «من تنها می‌توانم بگویم، اصول فیلو محتمل‌تر از اصول دمئا هستند، اما اصول کلان‌تس، هم‌چنان به حقیقت نزدیک‌ترند». (هیوم، ۱۳۹۶، ۲۶۰) و دوم آن‌که هیوم، در زمانی که مشغول نگارش «گفتگوها» بود، نامه‌ای همراه با متن «گفتگوها» به گیلبرت الیوت نوشت و از او خواست تا آن‌چه را که برای قوت بخشیدن به موضع کلان‌تس به نظرش می‌رسد، بیان کند. (Hamilton, ۱۸۰۷, ۶۰۳)

در مقابل، اغلب آن‌هایی که از هیوم سخن گفته‌اند، یکسره عینک بدبینی به چشمان خویش زده و او را همان فیلوی شکاک می‌دانند که به فلسفه‌ی طبیعی معتقد است و هیچ‌گونه تعصبی نسبت به دین و ایمان ندارد. برای نمونه، میلنر، در کتابی به‌عنوان نخستین موضع-گیری در برابر «گفتگوها»ی هیوم، می‌نویسد: «در این کتاب فحوای تمام نوشته‌های شکاکانه-ی هیوم وجود دارد و با وجود این‌که اظهارات [پایانی] خود او به نفع کلان‌تس است؛ یعنی شخصی که پیرو دین طبیعی است. اما از محتوای کلی کتاب و نیز از تمامی نوشته‌های شکاکانه‌ی پیشین او مشخص است که فیلو مورد تأیید اوست». (Tweyman, ۱۹۹۶, ۱۶۲)

¹ Hume, David (۱۹۹۹), *An Enquiry concerning Human Understanding*.

هم‌چنین هاکسلی، خداشناسی هیوم را متناقض و مرموز معرفی کرده و می‌گوید هیوم در نظر داشت حالتی از ذهن را بیابد که به‌طور متمایزی مانع انکار [خدا] می‌شود؛ گرچه تصدیقات او در این زمینه بسیار ناچیز است و به نظر می‌رسد او از حل این مسئله ناامید بود. (Huxley, ۱۸۷۹, ۱۵۷)

اُکانر گرچه رأیی کاملاً منفی نسبت به هیوم ابراز نکرده و معتقد است: «هیوم به خدای الهیات رایج معتقد نبود» اما می‌گوید: «مقصود او نامعلوم و مبهم بود و این امر در تأیید و تصدیق نظر نهایی او در باب دین مشکلاتی به بار می‌آورد». (O'Connor, ۲۰۰۱, ۱۹) بالفور او را یک شکاک مطلق معرفی می‌کند (Balfour, ۱۸۹۵, ۹۶) و کانت در تمهیدات او را این‌طور توصیف می‌کند که هیوم در «گفتگوها» در قالب فیلو و در مقابل کلئانتس سخن می‌گوید. (Kant, ۲۰۰۸, ۱۱۹)

البته بسیار طبیعی بود که چنین موضع‌گیری‌ای در مقابل هیوم صورت گیرد؛ زیرا او باورهای دینی عامه‌پسند را مورد تاخت و تاز قرار داده بود و شالوده‌ی دین آن‌ها را یکسره ویران کرده‌بود. عقاید هیوم نه به اندازه‌ی عقاید کانت اما به‌هر حال در زمان خویش انقلابی به حساب می‌آمد. او برخلاف جهت رودخانه‌ی دوران‌ش حرکت می‌کرد و از همان ابتدا که جامعه‌ی شکاکیت بر تن کرد و نخستین نوشته‌های خویش را با چنین عقایدی آراست، در دید عامه نفرتی نسبت به او پیدا شد و تا مدت‌ها بعد، او را با همین دید می‌نگریستند.

۳- نقد هیوم به دین رایج و معرفی دین حقیقی

هیوم حق دارد نسبت به دین رایج این‌گونه احساس انزجار کند. پیشینه‌ی تاریخی او، راه را برای چنین نگرشی باز کرده‌است. شاید چنین احساسی نسبت به دین رایج؛ یعنی الهیات مسیحی با محوریت کلیسا، در آن دوران تنها محدود به هیوم نباشد بلکه او از جمله افرادی است که جرأت بیان عقاید خود را پیدا کرد. انزجار او در حقیقت از کشیشان و متصدیان دین است که به قول خود او برای خویش دکان باز کرده و مشغول کشیش‌بازی هستند و البته

مسیحیتِ آن روز، جدای از آن روحانیون نیست. پس به این دلیل است که هیوم آن را خرافه می‌خواند. در بخش پایانی «گفتگوها» از زبان فیلو نظر خود را درباره‌ی دین و روحانیون و رفتار آن‌ها به‌وضوح شرح می‌دهد و شاید او «گفتگوها» را نوشت که در نهایت همین حرف‌ها را بزند و شاید سخنان پایانی اش مهم‌ترین شواهد بر دیدگاه حقیقی‌اش نسبت به دین و ایمان باشد.

او همواره پس از تنفرش نسبت به دینی که در آن بزرگ شد، نه آن‌چنان خود را از باور دینی بی‌نیاز دید که به کلی از دین و ایمان روگرداند، و نه مبانی و پایه‌های باورهای دینی را چندان محکم و استوار یافت که به دین و ایمان پایبند باشد. پیشینه‌ی او پر بود از افکار متناقض دینی که اگر می‌خواست متدین و باایمان باشد ناگزیر باید تناقضات را یا نادیده می‌گرفت یا با سهل‌انگاری و دیده‌ی اغماض از آن‌ها می‌گذشت. تساهل و تسامح در این باره هرگز برای هیوم که از خرافه و خرافه‌پرستی به شدت منزجر بود و از واقعیت سخن می‌گفت، خوشایند نبود. پس او بنابه شخصیتش نمی‌توانست چشم بر واقعیت ببندد و هم‌رنگ جماعت شود. او حتی حاضر بود ننگ الحاد را به جان بخرد اما انسان و انسانیت را از موهوماتی که در آن غرق است، رهایی بخشد. به همین دلیل است که او دین راستین و حقیقی^۱ را از دین خرافاتی و نادرست^۲ متمایز می‌کند. هرچند هرگز نتوانست مقصود خویش از دین راستین را شرح دهد و در بیان آن به عبارتی بس ناکافی و مبهم بسنده کرد.

از نظر او وظیفه‌ی دین، انسانی کردن رفتار انسان‌ها و سامان بخشیدن به امور قلبی آن- هاست، در حالی که در طول تاریخ، از دین تنها به عنوان سرپوشی برای نفاق و جاه‌طلبی

¹ true religion

² false religion

استفاده شده است. روحانیون که در مقام وعظ و خطابه بشریت را تحت لوای انگیزه‌های دینی می‌دانند، در خلوت خویش هیچ پایبندی و علاقه‌ای به امور مذهبی ندارند، حال آن که به یقین شمه‌ای صداقت و خیرخواهی بسیار بیش‌تر و موثرتر از تئوری‌ها و نظریه‌های الهیاتی سلوک بشری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر عقاید و باورهای عوامانه‌ی دین به واسطه‌ی شور و اشتیاقی که حاصل می‌کنند برای اجتماع سودمند بودند، در آن صورت می‌بایست نفوذ و ثروت روزافزون روحانیون، روح دینی را تقویت می‌کرد. حال آن که خود روحانیون که هدایت مردم به دین را در دست دارند، نسبت به مردم عادی از قداست و خیرخواهی و اعتدال بیش‌تری در زندگی برخوردار نیستند.

او خود از زبان کلئانتس بیان می‌کند که اشتباه است اگر به‌خاطر حکومت دینی نادرست و باطل، مقوله‌ی دینی را به کلی نادیده گرفته و کنار بگذاریم و سپس در بیان فیلو از بالا بردن کفهی خوف و بیم در دین نالیده و می‌گویید در حالت لذت به اندازه‌ی درد، انسان می‌تواند مشتاقانه به سوی دین و ایمان پرواز کند اما معمولاً انسان‌ها مفهومی از خدا را در سر می‌پروراند که بیش‌تر مناسب دوران دل‌تنگی و افسردگی است.

و در نهایت باز دست‌به‌دامان ایمان و مکاشفه شده و دوباره همان فریاد را برمی‌آورد که تنها مکاشفه‌ای درباره‌ی ذات و صفات و احکام خداست که می‌تواند جهل بشری را از بین ببرد، و نه ادعای جزم‌گرایان متکبر که می‌خواهند به یاری فلسفه، نظامی کامل (الهیات عقلی) از خداشناسی را بنانهند.

به‌وضوح مشخص است که هیوم در مقابل روحانیون مسیحی قدعلم کرده است. آنان بودند که در آن دوران بیش از هر دوران دیگری سعی در نظام‌مند نمودن اصول مسیحیت از طریق فلسفه به‌ویژه فلسفه‌ی ارسطویی داشتند و هیوم این را نمی‌پسندد و حق هم دارد. اصول الهیات مسیحی پر است از متناقضات و به گواه تاریخ دوران روشنگری، افراد بسیاری در کتاب مقدس دست برده‌اند، پس دیگر چندان قابل اعتماد نیست و هیوم این را می‌داند. پس عقلانی- ساختن آن اصول را که برخاسته از تصورات آدمیان و نه وحی الهی است، نه تنها روا نمی‌داند بلکه حتی دفاع از آن‌ها را متهم می‌کند.

اگر دین را «رویای انسانی بیمار» (Hume, ۲۰۰۴, ۴۵) می‌خواند از آن جهت نیست که به دین باوری ندارد بلکه دینداران سراسر جهان را صادق ندیده که بخواهد به دینشان به‌عنوان دین راستین روآورد. و شاید اشتباه هیوم در همین جاست که به جای متن دین، به اعمال دینداران توجه می‌کند. هرچند در آن دوران که غلبه با الهیات مسیحی است، اعمال دینداران جدای از متن دین نیست. هیوم از این جهت سزاوار سرزنش نیست.

در «گفتگوها» کلثانتس و فیلو در نمایش چهره‌ی حقیقی هیوم گام‌به‌گام همراه هم پیش می‌آیند. اما در این میان، دمئا به نوعی استثناست. یا به خاطر ضعف خود^۱ عقایدی است که به دمئا نسبت داده می‌شود؛ یعنی عقاید فردی متدین و متعصب در زمان هیوم که هدایت دین جامعه به دستان آنان بوده‌است و یا به سبب ضعف هیوم در شناخت عقاید آنان است که البته این نظر باتوجه به نبوغ هیوم بسیار دور از ذهن است. بهتر است موضعی مخالف اتخاذ کرده و بگوییم هیوم به دلیل نفرت و انزجاری که از باورهای دینی و متصدیان دین آن دوران داشت، برای نشان دادن شکاف‌ها و نقاط ضعف عقاید ایشان و نیز به تصویر کشیدن شخصیت حقیقی کشیشان که در نقاب دین پنهان شده‌بودند، با کمال مهارت بر روی نکته‌نکته‌ی دین رایج به ظاهر راستین و به ادعای هیوم، غیرحقیقی آن دوران تأکید خاصی کرده‌است. او طوری از زبان دمئا سخن می‌گوید که تعصب شدید او نسبت به آن عقاید کاملاً نمایان است. به گونه‌ای که وقتی از قالب گفتگو بیرون آمده و عبارات دمئا را به‌تنهایی لحاظ می‌کنیم و به این فکر می‌کنیم که قلم هیوم است که تمام گفتگو را نقش زده، باور نمی‌کنیم که هیوم مخالف عقاید و الهیات مسیحی باشد. اما حقیقت خلاف این است و هیوم کاملاً با این عقاید مخالف است. فلذا رأی اول قوت می‌یابد که هیوم در بیان عقاید ضعیف نیست بلکه چنین نظرانی، خود بذاته در مقابل انتقادات تاب نمی‌آورند. ضعف مربوط به طبیعت عقاید دمئاست و هیوم با مهارت بسیار، آن را همین‌گونه نشان می‌دهد.

طرح هیوم دقیقاً همین است که خواننده نظرات دمئا را جانبی تلقی کند. این خود سبب کوچک شمردن عقاید او و در نتیجه تمایل به سمت هر یک از فیلو و کلثانتس است. و از این‌روست- چنان که ذکر آن گذشت- فصل نهم «گفتگوها» را که کاملاً به بیان عقاید دمئا مربوط است، طوری تنظیم می‌کند که حذف آن خللی در روند گفتگو به وجود نیاورد و

آن چنان به سهولت دلایل دمئا را نقد و رد می‌کند که پوچی و سستی آن‌ها، مفتضحانه نمایش داده می‌شود.

خواننده با این دید منفی نسبت به دمئا، گفتگو را پی می‌گیرد تا آن‌جا که سیر بحث به گونه‌ای پیش می‌رود که معلوم می‌شود نتیجه‌گیری پامفیلیوس صحیح بوده‌است. دمئا که فکر می‌کرده‌است فیلو در حمایت از او سخن می‌گوید، ناگاه به خود آمده و متوجه می‌شود فیلو با سوءاستفاده از نظرات و اطمینان او به خود به دنبال اثبات عقاید مورد نظر خویش است. و آن چنان سخت از این موضوع می‌رنجد که آن را به زبان می‌آورد: «دست نگاه دارید! ... من با شما هم کلام شدم تا ذات غیرقابل درک وجود الهی را به اثبات رسانده و اصول کلئانتس را که قوانین و معیارهای بشری را مقیاس هرچیزی تلقی می‌کرد، ابطال کنم اما اکنون متوجه شدم که شما با هر موضوعی با نهایت آزادی و دین‌گریزی مواجه می‌شوید و آن علت مقدس را که ظاهراً مدافع آن بودید، نقش بر آب کردید». (همان، ۲۳۹)

اکنون پس از توجه به تاریخی که پشت سر هیوم قرار دارد و دورانی که هیوم در آن می‌زید و نیز باتوجه به شناختی که از شخصیت‌های حاضر در «گفتگوها» حاصل شد و مطالبی که درخصوص شخصیت حقیقی هیوم و شکاکیتی که گریبان‌گیر اوست بیان شد، به‌منظور یک جمع‌بندی کلی از ایمان‌گرایی و یا ایمان‌گریزی هیوم، چند رویکرد در این‌باره قابل طرح است.

۴- هیوم شک‌گرا

نخست آن‌که بگوییم هیوم زیرکانه روش گفتگو را برای نگارش آخرین اثر و بیان لبّ عقاید خویش برگزید تا تناقض فکری او در دو دوره از تفکر و چرخش به شکاکیت درباره وجود خدا مشخص نشود. در نخستین اثر خویش ادعا داشت که «حتی آن هنگام که بیش‌ترین انکار را در مورد و صفات خدا داشته، در دل به آن‌ها معتقد بوده‌است. نظم جهان وجود یک ذهن قادر مطلق را ثابت می‌کند و این برای همه‌ی گفتارهای دینی مبنایی کامل است و لزومی ندارد از نیرو و توان وجود متعالی تصویری متمایز را شکل دهیم». (Hume, ۲۰۰۰, ۱۰۷) اما براساس نظر خاصش درباره‌ی علیت نمی‌توانست به این عقیده پایبند بماند و لذا از دین طبیعی (عقلی) روگردانده و به نقد آن پرداخت. هیوم در «گفتگوها»، اشکالات فیلو بر برهان علیت را چنان

نیرومند و بدون معارض نشان داد که حتی کلانتس دقیق نتواند پاسخ قانع کننده‌ای در مقابل آن‌ها ارائه دهد. در عین حال، او برای آن که رد گم کند در دهان پامفیلیوس می‌گذارد که کلانتس را پیروز گفتگو نشان دهد و حتی فیلو را مردد نشان می‌دهد. با این وجود، دیدگاه فیلوست که در زیر نقاب گفتگو، با نتایجی قطعی و نه تعلیقی غلبه می‌یابد. هیوم رأی اصلی خود را به صراحت مشخص نمی‌کند تا کسی در مورد او نگوید موضع خود را عوض نمود. از این روست که برخی گفته‌اند هیوم در «گفتگوها» بسیار بی‌صداقت بوده‌است (Balfour, ۱۸۹۵, ۹۶) که کلانتس را پیروز نشان می‌دهد و حال آن که در حقیقت فیلوی شک گرا نماینده‌ی افکار حقیقی اوست.

۵- هیوم، خدا باور عقل گرا

از سوی دیگر و با محوریت سخنان کلانتس در «گفتگوها»، می‌توان به هیوم در موضع خدا باوری، خوش‌بین بود. اگر شخصیت هیوم را دو چهره‌ای معرفی کنیم، معلوم می‌شود که او شک را مطرح می‌کند نه برای ویران کردن پایه‌های دین بلکه درست برعکس در جهت استوار ساختن و قطعی نمودن آن و پاک کردن خرافات از ساحت موضوعات دینی. آن‌جا که او دین راستین را در مقابل دین دروغین مطرح می‌کند، دست‌کم نشان می‌دهد که وی قبول داشته که دین راستینی وجود دارد و شاید به حق به دنبال بنای چنین دینی بوده‌است. او بار دیگر به‌عنوان حسن ختام «گفتگوها» و در حالی که پامفیلیوس را مخاطب موعظه‌ی خود قرار می‌دهد، به سخن دانشمندی استناد می‌کند که می‌گوید: «نخستین و ضروری‌ترین گام در جهت [این که بتوانیم] مسیحی‌ای راستین و معتقد باشیم این است که هر مسئله‌ای را از دریچه‌ی شک فلسفی بنگریم». (همان، ۲۵۹)

بنابراین، هیوم نمی‌خواست با وارد کردن شک به محدوده‌ی مسائل الهیاتی، آن‌ها را تضعیف کرده و بی‌اساس جلوه دهد. قصد او این بود که باید به الهیات حاضر و باورهای دینی عامیانه با دیده‌ی شک نگریست و پس از بررسی این عقاید و آشکار شدن بطلان آن‌ها باید با زدودن موهومات از حوزه‌ی فکر و خیال، به ساحت دین حقیقی و راستین بار یافت.

فیلو بسیار زیرکانه و هدفمند حرکت می‌کند و این نشان دهنده‌ی نبوغ سرشار هیوم است و نیز حاکی از شکی است که سراسر وجود او را چنان فراگرفته که حتی خود او قادر به مهار آن نیست. به محض آن‌که می‌خواهد به باوری متمایل شود، تردید، نگرش او را احاطه کرده و سؤالات بی‌وقفه یکی پس از دیگری در ذهن او نقش می‌بندد و این کلئانتس، شاید شخصیت محبوب هیوم، است که باید یک‌تنه رنج پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها و رفع تردیدها و ابهامات را به جان بخرد. فیلو هر جا که دمنا عرض‌اندازی می‌کند با عبارتی خوشایند او، او را فریب داده و سر جای خود می‌نشانند تا به بحث با کلئانتس ادامه دهد، هرچند به ظاهر دمنا را مخاطب خویش قرار می‌دهد. او در برخورد با کلئانتس نیز از اصول مورد قبول خود او در برهان مبتنی بر طرح و تدبیر شروع کرده و به نتایج مطلوب خویش منتهی می‌شود. او به‌شدت برهان کلئانتس را می‌کوبد و ضربه‌ی نهایی را طوری بر او وارد می‌آورد که خواننده دیگر منتظر نیست از جایش بلند شود. اما در فصل سوم «گفتگوها» می‌بیند که کلئانتس با قدرت هرچه بیش‌تر، دوباره به دفاع از برهان طرح و تدبیر می‌پردازد و این‌بار آن را ملموس‌تر و محسوس‌تر از گذشته برای خواننده مطرح می‌کند. به‌گونه‌ای که فیلو را در معرض شکست قرار داده و او را سردرگم و مضطرب می‌سازد. گویی او هرگز حاضر نیست از سخن خویش دست بردارد و این گواهی دیگر بر مدعای ماست. فیلو و کلئانتس به موازات یک‌دیگر پیش می‌روند. هر دو با تمام توان در دفاع از دیدگاه خود می‌کوشند. اما کلئانتس همواره صادقانه حرکت می‌کند، چه آن‌جا که ذره‌ای از موضعش کوتاه نمی‌آید و چه آن هنگام که چند گام به عقب بازمی‌گردد. اما فیلو با ترفند پیش می‌رود. چنان‌چه خود او مشائیان را این‌گونه معرفی می‌کند. (همان، ۱۷۴)

بعد از بحثی طولانی، فیلو نتایج عقیده به برهان مبتنی بر طرح و تدبیر را متذکر می‌شود. اکنون دوباره می‌توان با دیدی مثبت به هیوم نگریست. او این نتایج را پیش از این باز هم از زبان دوستی اپیکوری مشرب - و نه از زبان خود- در کتاب پژوهشی درباره فهم بشری بیان کرده بود. (Hume, ۱۹۹۹, ۱۸۹) می‌توان گفت هیوم نقاط ضعف این برهان را نشان می‌دهد تا از قوت آن بکاهد و بگوید این‌طور نیست که خدا کامل نباشد، برخلاف آن‌چه این برهان نتیجه می‌دهد. یا بر وحدت خدا تأکید کند در صورتی که این برهان هرگز به چنین مفهومی

دست نمی‌یابد و به‌طور کلی در اثبات صفات کمالی خدا، ناتمام و ناقص است و تنها می‌تواند بگوید که جهان خالق عاقل دارد. اما این اظهارنظر در مورد هیوم بسیار دور از ذهن است. اگر «گفتگوها» در همین جا به اتمام می‌رسید و ما شواهد دیگری در دست نداشتیم که رأی هیوم در باب صفات الهی را به‌دست آوریم، شاید می‌توانستیم هیوم را این‌گونه معرفی نماییم، اما اکنون، باتوجه به آن‌چه هیوم در دوران حیات خویش نگاشت و بیان کرد، باز باید این حرف‌ها و بیان نتایج برهان مبتنی بر طرح و تدبیر از زبان فیلو را ترفند و زیرکی او به‌شمار آوریم. فیلو خود بیان این نتایج را به‌عهده می‌گیرد تا کلئانتس را مجبور کند آن‌ها را پذیرفته و از موضع خود در دفاع از صفات نامحدود و کمال نامتناهی خداوند دست‌بردارد. با در نظر گرفتن روند پیشرفت گفتگو می‌بینیم که فیلو در نهایت به قول خود، به تنها نتیجه‌ی برهان مبتنی بر طرح و تدبیر اقرار می‌کند: این‌که نظم در جهان به صراحت دال بر وجود ذهنی ناظم به عنوان خالق است. اما او به‌راستی نمی‌خواهد به این اقرار تن دهد. اقرار می‌کند تا شناخت انسان از خدا را به گزاره‌ای نظری در رابطه با وجود او تحویل برده و بدین شیوه دین و ایمان را تا سرحد تصدیق این گزاره تنزل دهد و این‌جاست که کلئانتس که تنها می‌کوشد تا برهان مبتنی بر طرح را پیروز معرکه نشان دهد - شاید بدون توجه به پیامدهای آن و شاید باز با لحاظ قصد خود هیوم به نحوی مغرضانه - اکنون که فیلو را موافق با رأی خود می‌بیند دیگر برایش مهم نیست که صفات خدا را نامتناهی بداند یا خیر و خوشحال فریاد برمی‌آورد که از نظر او این امر مبنایی کافی برای دین است. (هیوم، ۱۳۹۶، ۱۸۲)

کلئانتس خود هیوم، حق دارد به این مبنا بسنده کرده و از همین تأیید وجود طرح و تدبیر توسط فیلو، چنین خوشحال شود. کلئانتس جدای از هیوم نیست، جنبه‌ای از وجود خود اوست و می‌دانیم که هیوم در مورد تاریخ دین چگونه می‌اندیشد. او حتی سیر تکاملی دین را طبیعی می‌داند. هیوم در تاریخ طبیعی دین بیان می‌کند که اعتقاد به خدایان متعدد و بت - پرستی اولین و کهن‌ترین دین بشری است (Hume, ۲۰۰۴, ۲)؛ زیرا اگر توحید را به عنوان اولین رویکرد دینی بشری لحاظ کنیم، چگونگی حصول شرک از آن قابل توجیه نیست. اگر برهان نظم که تنها برهان توحیدی است به‌صورت واضح و متقاعدکننده مبین دین حقیقی بود و هم‌چنان با همان نیرو و توان اولیه در اثبات خدا به کار می‌رفت و انحرافی در آن به‌وجود

نمی‌آمد، محال بود که به شرک منتهی شود. پس برای تبیین وجود شرک و بت‌پرستی چاره‌ای نیست مگر آن‌که معتقد شویم بشر اولیه به واسطه‌ی رویدادهای متغیر و متضاد در زندگی (همانند تغییرات آب و هوایی، جنگ، بیماری و...) و نیز بدان سبب که چنین حوادثی برای او - به خصوص در آن مراحل آغازین حیات بشریت - ناشناخته و غیرمنتظره بودند و تأثیر مستقیم و بسیاری بر سعادت یا بدبختی او داشتند، (Ibid, ۶) آن‌ها را به عللی ناشناخته، نامرئی و عقلانی نسبت داد و سعی نمود تا از طریق عبادت و قربانی برای آن‌ها آن‌چه را نمی‌فهمد و از آن بیم دارد، مهار نماید. (Ibid, ۸) بنابراین، ترس و جهل بشر سبب شد که او جهان را در دستان خدایانی شبیه انسان ببیند که موضوع پرستش او بودند.

اما بشر در عین حال که تمایل طبیعی به اعتقاد به نیروهای نامشهود و عقلانی دارد، (Ibid, ۴۴) تمایلی طبیعی او را به سمت توجه به اشیاء مادی محسوس سوق می‌دهد. او برای آشتی دادن این دو گرایش متضاد می‌کوشد نیروی نامشهود را با اشیای مشهود یکی سازد. بنابراین، صفات خاص انسانی را به خدایان متعددی نسبت می‌دهد (مثلاً خدای جنگ، خدای ظالم است). با گذشت زمان در میان جوامع بشری به تدریج یکی از خدایان، به عنوان متعلق خاص پرستش و تقدیس مطرح شد و مردم به واسطه‌ی اشتیاق به خشنود ساختن این خدا، پیوسته سعی می‌کردند نسبت به اجداد خود او را متصف به کمالات و نیروهای بیش‌تری کنند تا این‌که به جایی رسیدند که این خدا را کاملاً نامحدود و بی‌نهایت فرض کردند. (Ibid, ۲۸) از این‌جا بود که او را غیرقابل درک و رازآلود دانستند. این است زمینه‌ی فکری هیوم درباره‌ی دین و درواقع زمینه‌ی فکری کلثانتس که در «گفتگوها» مدافع دین معرفی می‌شود.

در حقیقت دیدگاه هیوم درباره‌ی دین، در «گفتگوها» از نزاع میان انسان‌انگاری کلثانتس و عرفان دمنا به دست می‌آید. به عقیده‌ی هیوم این تضاد ریشه در نیروهای طبیعی بشری و تمایلات متضاد او دارد. تغییرپذیری، ذاتی توحید است. از یک سو، انسان مایل است جنبه‌های انسانی برای خدا قائل شود و در نتیجه به خدایان متعدد اعتقاد پیدا می‌کند و از سوی دیگر، ستایش و پرستش مبالغه‌آمیز انسان، تصویری مهذب و مجرد از خدا را مجسم می‌کند. نتیجه‌ی این وضعیت به وجود آمدن نوعی جزر و مد در ذهن آدمی است و انسان بنا به تمایل طبیعی - اش، از بت‌پرستی به توحید تعالی می‌یابد و دوباره از توحید به بت‌پرستی تنزل پیدا می‌کند.

فیلو باتوجه به وضعیت دردناک بشریت معتقد است نمی‌توان با عقل، صفات اخلاقی خداوند را اثبات نمود و این امر فقط متعلق ایمان است. این نکته از زبان فیلویی بیان می‌شود که چندی پیش به صراحت خود را دشمن فرضیه‌ی دینی معرفی کرد. شاید بتوان نتیجه گرفت که فیلو دشمن نظریات دینی رایج هم‌چون دین طبیعی است که ابتدا نقایص و پیامدهای ناگوار آن را متذکر می‌شود و سپس در توضیح این پیامدها که عقل ناتوان از اثبات آن‌هاست، به ایمان رومی‌آورد و این شاید همان ایمان حقیقی‌ای است که هیوم بارها از آن سخن گفت ولی هرگز تبیینش نکرد. حتی در فصل پایانی «گفتگوها»، دلیل خرده‌گیری‌ها و بالا و پایین کردن‌های فراوان دین طبیعی را این می‌داند که پابندی انسان‌ها به آن، چنان است که به این راحتی با این خرده‌گیری‌ها از بین نمی‌رود و حتی خود را به‌عنوان شخصی معرفی می‌کند که احساسی عمیق نسبت به دین دارد. فیلو که خواننده تاکنون او را شخصی ضد دین برمی- شمرد، اگرچه جذب نبوغ و استعداد خارق‌العاده‌ی او شده بود، حال حتی همین لکه‌ی ننگ کوچک را که ممکن است خاطر خواننده را نسبت به او اندکی جریحه‌دار کند، از بین می‌برد. او خود را مقید به دین معرفی می‌کند و یک‌باره همان نظریه قوت می‌یابد که فیلو شک را دستاویزی جهت وصول به دین راستین قرار داده‌است. البته باید توجه داشت که اکنون دمنا از بحث بیرون رفته و شاید این حرف‌های فیلو ترفند دیگری باشد. او که تاکنون با جدیت در مقابل کلئانتس سینه سپر کرده بود به‌محض خروج دمنا از بحث به‌وضوح مکرراً می‌پذیرد که : «بی‌توجه‌ترین و نادان‌ترین افراد، در هر جایی یک غایت، یک طرح و نقشه را مشاهده می‌کنند.» (همان، ۲۴۴) «تقریباً تمامی علوم، به‌طور ناخودآگاه، ما را به تصدیق یک خالق عاقل نخستین رهنمون می‌شوند.» (همان) «تعلیق حکم که درواقع پیروزی شکاکیت است در این‌جا غیرممکن است.» (همان، ۲۴۶) «در این‌جا، عقل به‌وضوح وجود خدایی را ثابت می- کند.» (همان)

این عبارات نتیجه‌ی منطقی نظر حقیقی فیلو نیستند بلکه دال بر موافقت با کلئانتس هستند؛ یعنی نتیجه‌ای که به‌سبب موضع هیوم در رساله و یا پژوهش، انتظار حصول آن را نداریم. بنابراین، اگر این عبارات را به‌عنوان اظهاراتی صادقانه از آخرین اثر فلسفی او در بسط نظریه‌اش تلقی کنیم، مشخص می‌شود که هیوم در شکاکیت اولیه‌ی خود سست شده، خواه

به سبب گذشت زمان و خواه از روی میل طبیعی خویش و یا به واسطه‌ی اعتقادی راسخ و برهانی. به هر حال کلتانتس و فیلو، هر دو مشترکاً اما از دو دیدگاه متفاوت شواهد مثبت دین طبیعی را می‌پذیرند و این حداکثر چیزی است که فیلو درباره‌ی دین طبیعی قبول می‌کند. چنان‌که بیان شد او با ایمان رایج زمان خود هرگز موافق نیست و از این لحاظ عقیده‌ی فیلو بازنمود برخورد هیوم با آن‌چه او همواره «دین انحرافی» می‌نامید است.

۶- هیوم ایمان‌گرا

اما رویکرد سوم درخصوص ایمان‌گرایی هیوم که نظر خاص پژوهش حاضر نیز هست و آن را رویکردی واقع‌بینانه‌تر نسبت به شخصیت هیوم نامیده‌ایم، این است که هیوم بیش از هر چیز شکاک بود و این شکاکیت او سبب شد میان آراء مختلفی معلق بماند بی‌آن‌که بتواند کفه‌ی براهین دال بر یکی را آن‌چنان سنگین بیابد که بتواند آن را به‌عنوان عقیده‌ی مسلم خویش بپذیرد. پس، «گفتگوها» بازتاب شخصیت حقیقی هیوم است. او با جزم‌اندیشی به‌شدت مخالف بود، از روحانیون بیزاری می‌جست و مذهب کالوینی را به دیدهی تحقیر می‌نگریست و از آن منزجر بود. وی برای واقعیت ارزش و احترام ویژه‌ای قائل بود و معتقد بود آن‌چه به تجربه درمی‌آید واقعیت دارد. نه این‌که مخالف صریح عقل‌گرایی باشد که قرنی پیش از او رواج یافته بود و نه آن‌که با کمال میل و رغبت پذیرای تجربه‌گرایی‌ای باشد که لاک و برکلی و دیگر معاصرانش برگزیده‌بودند. دغدغه‌ی او، دغدغه‌ی دینی بود. اصول خود را نیز در این راستا شکل داد. اگر علیت را زیر سؤال برد، دلیلش فرض نخستین برهانی بود که مدعی اثبات خدای مسیحی بود. این‌که هر معلولی ناگزیر باید علتی داشته باشد و جهان به حکم معلول بودنش علتی می‌خواهد. بین دینداری و الحاد دو دل مانده‌بود. نه دین را آن‌طور که می‌شناخت قبول داشت - و نه می‌توانست اشکالات آن را نادیده‌گرفته و قبولش کند - و نه الحاد را می‌پسندید. انتخاب قالب گفتگو برای بیان عقایدش، از روی زیرکی هیوم نبود. او درون خود درگیر گفتگویی جدی بود. تنها زیرکی هیوم و بی‌صدافتی او، اگر بخواهیم او را بی‌صدافت بنامیم، این بود که ضربه‌ی مهلک خود را که نمی‌توانست آشکارا به الهیات مسیحی و متصدیان آن؛ یعنی کلیسا و روحانیونش وارد آورد، در لفافه‌ی بحث بر سر دین طبیعی جای داد. و هیوم

چاره‌ای جز این نداشت. آوازه و شهرت او به‌عنوان یک ملحد که او را در سراسر دوران جوانی می‌آزرد، مانع از آن شد که مقام و ارزشش به‌درستی درک شود و حتی نزدیک بود ماجرا به تکفیر او بیانجامد. درواقع هیوم دلیل موجهی دارد که میان خود و خواننده‌اش لایه‌های بسیاری قائل شود. او از قدرت روحانیون می‌ترسد و خوب به یاد دارد که همین روحانیون بودند که در گذشته‌ای نه‌چندان دور بر سر افرادی چون گالیله و حتی دکارت که حرف‌های تازه‌ای برای گفتن داشتند و حق هم می‌گفتند، چه آوردند. تنها به این خاطر که حرف‌هایشان با فهم و درک آنان از دین و باورهای دینی، با کتاب مقدس و با آموزه‌های کلیسا در تضاد بود. هیوم حرف‌های خود را حق می‌داند و بارها با جرأت به اظهار آن‌ها پرداخته اما این بار که روحانیون مسیحی را آماج حمله‌ی خویش قرار داده‌است از روی ترس، در پرده سخن گفته و به‌جای برائت از روحانیون دینی، دین را زیر سؤال می‌برد. با این وجود در انتشار عقایدش تعلل می‌کند؛ زیرا او از پس زبان تند و رک‌گوی فیلو برنمی‌آید و نمی‌تواند آن را به‌کلی در پرده نگاه دارد. سرانجام در پایان «گفتگوها» زخم چندین ساله‌اش سر باز می‌کند و عقده‌های دل خویش را حال که دمنا جلسه را ترک کرده، بیرون می‌ریزد. اما دمناهای حقیقی در کمین نشسته‌اند و چشم دوخته‌اند به هیوم تا تنها اندکی پا فراتر گذارد. پس او دیگر جرأت نمی‌کند فرجام عقایدش را که در «گفتگوها» گردآورده، ابراز کند. این است که آن را بیست‌وپنج سال در دوران حیاتش مخفی نگاه می‌دارد. هیوم می‌داند دین و باورهای دینی ریشه‌ای پابرجا در نهاد آدمیان دارد. خود به این امر اقرار می‌کند و می‌داند که مورد بی‌مهری قرار خواهد گرفت اگر تیشه‌اش این ریشه را هدف گرفته‌باشد. پس با صدایی رسا میان دین راستین و دروغین، میان باورهای دینی حقیقی و خرافه تفاوت قائل می‌شود. زمزمه‌ی تفاوت در سراسر آثار او وجود دارد. یا آغاز سخنش به ایمان و وحی حقیقی مزین است و یا حسن ختامش فریاد استغاثه‌ای است به دامن وحی.

جمع بندی و ارزیابی نهایی

هیوم همواره از وجود خدا که غیرقابل تردید است سخن می‌گوید و در هیچ‌یک از نوشته‌های خود عبارتی در مخالفت با آن نمی‌نگارد. او معتقد است «خدا وجود دارد» و می‌خواهد این اعتقاد به تنهایی انسانیت و عدالت را در وجود او نقش زند. نمی‌خواهد از روی ترس خدا را بپرستد و به خاطر سعادت‌مندی خود او را عبادت کند. نمی‌خواهد بندگی او تملق و یا خودخواهی باشد. از همین‌روست که می‌گوید دین، فاسدکننده‌ی اخلاق است؛ زیرا آنان که بیش‌تر دیندارند را می‌بیند که به اعمالی ظاهری روآورده و در باطن اعتقادی ندارند. آن‌چه را به زبان می‌آورند هرگز در عمل مقید بدان نیستند و عوام را با همین اعمال ظاهری اغفال کرده و فریب می‌دهند. پس دین، اخلاقشان را نابود می‌سازد. انسان اگر به فکر سعادت ابدی خود باشد، رفته‌رفته خودخواه می‌شود و عدالت از میان چنین انسان‌های خودپرستی رخت برمی‌بندد. او درست می‌گوید، خوب شروع می‌کند اما نتیجه‌گیری‌اش ناقص است. الهیات مسیحی درگیر تناقضاتی است که رفع آن‌ها محال است و براهین و آموزه‌هایش به‌راستی با عقل سازگاری ندارد. معتقدان و مدافعان این الهیات، با گام‌هایی که در جهت عقلانی ساختن مبانی و آموزه‌های آن برداشتند در مردابی گرفتار آمدند که هرچه بیش‌تر دست‌وپا می‌زدند، بیش‌تر در آن فرومی‌رفتند. الهیات مسیحی رسوا شده بود و نفس‌های آخر خود را می‌زد اما هنوز مانده‌بود تا قدرتش به کلی تحلیل رود و شاید بتوان ضربه‌ی کاری هیوم را ضربه‌ی نهایی برشمرد. گرچه پس از او این الهیات سال‌ها زیست، اما دیگر هم‌چون سابق نه نفوذ داشت و نه نیرو. لنگان‌لنگان خود را می‌کشاند تا در صحنه باقی بماند اما این دین به قول هیوم دروغین، با ضرباتی که در قرون بعدی بر او وارد آمد -به‌رغم کوشش‌هایی که در جهت حفظ او صورت گرفت- نتوانست سرپا بایستد و رفته‌رفته به حاشیه رانده‌شد.

از روی بی‌صدافتی نبود که هیوم از الیوت تقاضا نمود در قوت بخشیدن به عقاید کلانتس یاریش دهد، فیلو را در وجودش چنان نیرومند و زنده می‌بیند که حتی کلانتس دقیق و فلسفی، توان پاسخ‌گویی در برابر نقدهای او را ندارد. هیوم حقیقتاً مایل است هم‌چون کلانتس بیندیشد. نمی‌خواهد مانند فیلو در آغاز بحث دین و خدا را به کلی کنار بگذارد. حتی با عقلانی کردن پایه‌ی دین براساس برهان نظم مشکل‌چندانی ندارد. خود اوست که بارها برهان

نظم را یگانه و عمده برهان در اثبات خدا معرفی می‌کند و نمی‌خواهد در برابر نقدهای فیلو به این برهان مغلوب شده و همین تنها راه اثبات خدا را نیز از دست بدهد. او هرگز ملحد نیست و نمی‌خواهد باشد، اما برای پذیرفتن برهان نظم باید از غربال فیلو عبور کند. او نمی‌خواهد فیلو را پیروز میدان بداند. لذا پامفیلیوس را راوی قرار می‌دهد که جانب کلئانتس را گرفته و او را پیروز معرفی کند.

در یک کلمه، نمی‌توان هیوم را منکر خدا قلمداد نمود. مشکل او با عقلانی سازی ناصواب و جزمی از باورهای مسیحی است که در نهایت او را یک لادریگر در عصر خود، و یا یک دادارباور (دئیست) غیرموحد ساخته است. هر چند همانطور که در خلال تحلیل اشاره شد، دل بستگی و تعلق او به مبدا جهان، که می‌تواند از او یک ایمان گرا (فیدئیسیت) بسازد، پر بیراه نیست.

References

منابع

- استراترن، پل (۱۳۸۰)، آشنایی با هیوم، ترجمه مسعودعلیا، انتشارات نشر مرکز
- پورحسن، قاسم، صافحیان، محمد، و همتی، انسیه (۱۴۰۱)، «آیا خدایی هست؟»، کلام اسلامی، دوره ۳۱، شماره ۱۲۲
- پیکانی، جلال، و لازمی، فریده (۱۳۹۷)، «تحلیل انگیزه شناختی از شکاکیت هیوم و تاثیر آن بر شهرت هیوم به الحاد: کوششی برای رفع اتهام شکاکیت از هیوم»، نقد و نظر، پیاپی ۹۰، تابستان ۱۳۹۷ شماره ۲
- سلیمانی، حسین (۱۴۰۱)، اعتقادشناسی هیوم، انتشارات زوآر
- شادپور، میثم، و موسوی، سیدمحمود (۱۴۰۰)، «نقد پیشینی بر نقدهای پسینی هیوم»، آیین حکمت، دوره ۱۳، شماره ۴۷
- عبداللهی، سیامک (۱۳۹۶)، «تحلیل انتقادی دیدگاه هیوم در باب شکاکیت» ایمان گرایی رازوار هیوم؛ با ابنا به تفسیری متفاوت از دیدگاه او در باب مساله شر، پژوهشنامه فلسفه دین، پیاپی ۳۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره ۲
- فتحعلیخانی، محمد، و علی عسکری، سعیدرضا (۱۳۹۰)، فلسفه دین هیوم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- کنی، آنتونی (۱۴۰۱)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه رضا یعقوبی، بنگاه ترجمه و نشر پارسه، چاپ چهارم
- لازمی، فریده، و اصغری، محمد (۱۴۰۴)، «از الحاد و لادریگری تا بی موضعی نسبت به خدا: بازخوانی موضع دینی دیوید هیوم»، غرب شناسی بنیادی، دوره ۱۶، شماره ۱
- همتی، ذوالفقار، و لازمی، فریده (۱۴۰۳)، «آیا دیوید هیوم برای پذیرش وجود خدا جایی باقی می گذارد»، نقد و نظر، دوره ۲۹، شماره ۱
- هیوم، دیوید (۱۳۹۶)، گفتگوهایی درباره دین طبیعی (خوانشی دیگر)، ترجمه و تحقیق: رسول رسولی پور و سوده مهتاب پور، انتشارات حکمت، تهران

- ۱۲- Augustine, Aurelius (۱۸۷۱), The City of God, Translated by the Rev. Marcus Dods, M.A., Edinburgh: T. & T. Clark, ۳۸, George Street, MDCCCLXXI:
https://www.gutenberg.org/files/۴۵۳۰۴/۴۵۳۰۴-h/۴۵۳۰۴-h.htm#Footnote_۲۷_۲۷
- ۱۳- Balfour, Arthur James (۱۸۹۵), The Foundation of Belief Being Notes Introductory to the Study of Theology, Kessinger Publishing.
- ۱۴- Brooke, John Hedley (۲۰۱۳), Russell Re Manning (ed.), Fraser Watts (ed.), The Oxford Handbook of Natural Theology
- ۱۵- Brooke, John Hedley (۲۰۲۲), "Revisiting William Paley" in Journal of Religion and Science, Vol. ۵۷, No. ۱.
- ۱۶- Copleston, Frederick Charles (۱۹۵۹), A History of Philosophy, New York: Double Day, Vol. ۵., Hobbes to Hume.
- ۱۷- Hamilton, William (۱۸۰۷), The Collected works of Dugald Stewart, Edinburgh: Thomas Constable and Company, Vol. ۱.
- ۱۸- Hume, David (۱۹۹۹), An Enquiry Concerning Human Understanding, New York, Oxford University Press.
- ۱۹- Hume, David (۲۰۰۰), A Treatise of Human Nature, David Fate and Mary J. Norton (eds.) Oxford: Oxford University Press.
- ۲۰- Hume, David (۲۰۰۴), The Natural History of Religion, Kessinger Publishing.
- ۲۱- Hume, David (۲۰۰۷), Dialogues Concerning Natural Religion, Coleman, Dorothy (ed.), Cambridge Text in the History of Philosophy.

- ۲۲- Huxley, Thomas Henry (۱۸۷۹), Hume, Bibliolater, LLC, Macmillan and Company.
- ۲۳- Kant, Immanuel (۲۰۰۸), Prolegomena to any Future Metaphysics, Forgotten Books, www.forgottenbooks.org.
- ۲۴- O'Connor, David (۲۰۰۱), Routledge philosophy Guide Book to Hume on Religion, Tim Crane and Jonathan Wolff (eds.), London: University College London.
- ۲۵- Paley, William. [۱۸۰۲] ۲۰۰۶. Natural Theology edited with an Introduction and Notes by Matthew Eddy and David Knight. Oxford: Oxford University Press.
- ۲۶- Twyman, Stanley (۱۹۹۶), Hume on Natural Religion, Thoemmes Continuum.